

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال هفتم. شماره ۲۷. بهار ۱۳۹۵

صفحات: ۷۳-۸۷

تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۸/۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۲۵

## حضور زن به صورت آنیما در ابیات مولوی

صبا بیوک زاده \*

حمید صمصام \*\*

### چکیده

مولوی شاعر و عارف فرزانه در قرن هفتم در ادب ایران زمین است، که شاهکار ادبی آن، مثنوی را قرآن عجم نامیده اند، و کلیات شمس که تجلی روح مولاناست. مولانا در بخش هایی از این کتاب ها، به جلوه گری سیمای زن، از حلال حکایت های مختلف پرداخته است. در بین تمام شخصیت ها و زنانی که در مثنوی یا دیوان تأثیر دارند، آنیما، روان زنانه روح مرد، یکی از اصل های مهم اندیشه اوست. آنیما، در غزل های مولوی، ویژگی هایی مثل تسخیرکنندگی و فریبندگی، سرچشمه زندگی بودن، تقدس و میانجی گری بین خود آگاه و ناخود آگاه دارد، و با نمادهای پرندگانی چون طوطی و سیمرغ، و دیگر رموز همچون پری، آهو، هما، آب و باد و واژگانی مثل صنم و بت نمودار شده است. آنیما دو جنبه مثبت و منفی دارد، که البته جنبه منفی آن چندان در اشعار مولانا حضور ندارد.

کلید واژگان: مولانا، زن، یونگ، آنیما.

---

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، مدرس دانشگاه پیام نور، گروه ادبیات فارسی، زاهدان، ایران. (Zigorat- saba@yahoo.com)

\*\* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی سیستان و بلوچستان، مدرس دانشگاه آزاد اسلامی زاهدان، گروه ادبیات، زاهدان، ایران (نویسنده مسئول، ایمیل: Hamid.samsam48@yahoo.com)

## مقدمه

زنان چندان حضور فعالی در زندگی مولانا نداشته اند، و هیچ گزارش از نقش برجسته زنان در تحولات روحی و عرفانی مولوی به چشم نمی خورد، جز این که در شرح حال مولانا آمده است که وی دو همسر اختیار کرده بود، همسر نخست مولانا «گوهر خاتون» دختر خواجه شرف الدین سمرقندی است. تا زمانی که گوهر خاتون زنده بود، تنها همسر او بود. مولوی پس از مرگ گوهر خاتون «کراخاتون» را به زنی برگزید (گولپینارلی، ترجمه سبحانی، ۱۳۴۸: ۲۲۳). کراخاتون، بیوه زن محمد شاه ایرانی بود که به عقد ازدواج مولانا در آمد و کیمیا همسر شمس تبریزی، دختر کراخاتون، از همسر متوفایش، بوده است (ستاری، ۱۳۸۶: ۸۸).

اما زنان بسیاری از مریدان و طرفداران او بوده اند. یکی از زنان که بسیار به مولانا ارادت داشت، گرجی خاتون بود. این بانوی فرهیخته، نقاشی تصویر مولانا را در سفر و حضر به همراه داشت (برهانی، ۱۳۸۷: ۱۱۹).

در شرح حال مولانا از اظهار لطف و عطف او به زنان و تکریم و تجلیل ایشان حکایت های بسیاری نقل شده است که ذکر تک تک موارد در این مجال نمی گنجد، جز اینکه توجه زیاد او به عروس خود فاطمه خاتون و سرپرستی خواهر کوچکترش هدیه خاتون، همچنین سرپرستی کیمیا خاتون، دختر کراخاتون، بیانگر حرمتی است که وی برای زن، قائل بود (گولپینارلی، ترجمه سبحانی، ۱۳۴۸: ۱۸۶-۱۸۷).

## نقش زن در ابیات مولوی

مولوی در داستان ها و تمثیل های مثنوی، زن را خدعه باز و مکار و مظهر فریب خوانده و او را ناقص العقل می نامد. وجود چنین داستان ها و تمثیل هایی در مثنوی، باعث بروز این تفکر شده است که «مولوی در مورد زن کلابدین است و مانند قدما بیشتر زنان را مکار، خدعه گر و در موارد بسیاری شایسته شفقت و ترحم و در مواردی دیگر احساساتی و دور از منطق و تعقل صحیح می شناسد.» (سلیم، بی تا: ۱۸۶).

جلال ستاری بر این باور است که «اگر چه مولانا به زن بی التفات نبود، اما اصولاً در باب زن، نظر متعارفی داشته است (همو<sup>۱</sup>)، ترجمه بهزادی، ۱۳۸۶: ۷۸) و لطف و عنایتش به زن، هیچگاه از نوعی احساس بی اعتمادی در حق زن که با تحقیر و کوچک شمردن، پهلو می زند، خالی نبوده است (همو، ترجمه بهزادی، ۱۳۸۶: ۷۷).

روح را از عرش آرد در حطیم	لاجرم کید زنان باشد عظیم
اول و آخر هبوط من ز زن	چونکه بودم روح و چون هستم بدن
ناله از اخوان کنم یا از زنان	که فکنندم چو آدم از جنان
	(مولوی، ۱۳۷۱، ۶: ۲۸۰۳-۲۸۰۰)

هست فتنه غمزه غمّاز زن      لیک آن صد تو شود و آواز زن  
(مولوی، ۱۳۷۱، ۶د: ۴۵۶۳)

اما وجود چنین ابیاتی در مثنوی، هرگز به معنای بد بینی مولوی نسبت به زن نیست، چگونه می توان پذیرفت کسی که بر اساس حدیث پیامبر، باور دارد که مردان عاقل مغلوب زن هستند و این مردان جاهل هستند که از نظر ظاهری بر زن مسلطند، زن را نکوهش می کند و یا نسبت به او بی مهری کند. آنچه مسلم است، این است که در ادبیات عرفانی، واژه زن همیشه به معنای واقعی آن یعنی موجود انسانی مؤنث مقابل مرد نبوده است، زن در عرفان، نه تنها نماد نفس، بلکه رمز بسیاری از امور بوده است. مشابهت زن و نفس، نمودار و سوگرایی زن است که می تواند صوفیای لاهوتی یا صوفیای ناسوتی، زهره آسمانی و یا زهره زمینی باشد (ثقفی، ۱۳۸۶: ۱۴۷-۱۴۶).

ماجرای مرد و زن افتاد نقل      آن مثال نفس خود می دان و عقل  
نفس هم چون زن پی چاره گری      گاه خاکی گاه جوید سروری  
(مولوی، ۱۳۷۱، ۱د: ۲۶۲۳-۲۶۲۷)

از دید مولانا عقل، مانند مرد در فکر عاقبت جوئی و محاسبات زندگی است و نفس مانند زن در تهیه آب و نان و جاه و مقام به سر می برد. وجود هر پدیده در انسان ضروری است، زیرا هر دو انسان را با خیر و شر آشنا می سازد و در طرفداری هر یک از خواسته ها انسان را به تلاش و تکاپو وادار می کند. این تکاپو زمانی که عقل و نفس، هماهنگ باشند، مثبت و نتیجه بخش خواهد بود و نفس انسانی و یا خود طبیعی زمانی ناشایست خواهد بود که بخواهد در مبارزه با عقل، آرمانهای اخلاقی را به کلی نادیده گرفته و عقل را تحت تأثیر خویش قرار دهد. در حالی که انسان، در همین نفس و عقل نظری محدود نمی شود، بلکه دارای نیروی ما فوق نفس و عقل نظری است. این نیرو وجدان و یا عقل عملی نام دارد، نیرویی که با داشتن آن انسان از مرحله انسانیت پرافراتر نهاده و رب النوع انسانی می شود (جعفری، ج ۲، ۱۳۷۳: ۲۶۳).

در بخش دیگری از مثنوی، مولوی نفس اماره انسان را به منزله زن و بدتر از آن می خواند:

نفس خود را زن شناسی وزان بتر      زن که زن جزء است و نفس کل شر  
مشورت با نفس خود گر می کنی      هرچه گوید کن، خلاف آن دنی  
(مولوی، ۱۳۷۱، ۲د: ۲۲۷۳-۲۲۷۴)

بنابراین، معادل شمردن زن و نفس، در مثنوی تعبیری زشت برای زن و نکوهش او محسوب نمی شود، چرا که نفس، مراتب و درجات مختلف دارد و همیشه آمر به بدی نیست. اگر در متون عرفانی، زن نفس شمرده می شود، هر سه نوع نفس (اماره، لوامه و مطمئنه) از امتیاز یکسانی برخوردار است و انواع نفس، معیارهای زنانه، به حساب می آیند (حسینی، ۱۳۸۸: ۳۵).

در ذهن مولانا، مرد به هر نرینه ای اطلاق نمی شود، بلکه مرد کسی است که در ادراک حقایق و معارف، مرتبه ای دارد و یا در حیات این جهان از خود شایستگی نشان داده است. از نظر صوفیان، مردی به عنوان درجه برتری است و در میان زنان نیز، ممکن است کسانی به این درجه نائل شوند، اما بعضی از مردان در درجه پائین باقی بمانند (ثقفی، ۱۳۸۶: ۱۲۶).

از دید مولانا، «مادینه نه تنها ضد نرینه نیست، بلکه به تنهایی هر دو جنبه فاعلی و منفعلی را در خود جمع دارد (ستاری، ۱۳۷۴: ۲۵۹).

پرتو حق است آن معشوق نیست      خالقست آن گوئیا مخلوق نیست

(مولوی، ۱۳۷۱، ۱د: ۲۴۴)

این بیت گواه محکمی است بر اینکه مولانا برای زن جایگاهی برتر از مرد در نظر می گیرد و او را تا آنجا بالا می برد که جمال حق می شود. به نظر مولانا تمایل زن و مرد به یکدیگر برخاسته از جذبه عشق و کشش عاشق و معشوق است، جذبه ای که در سراسر عالم جاری است.

میل اندر مرد و زن حق زان نهاد	تا بقا یابد جهان زین اتحاد
میل هر جزوی به جزوی هم نهاد	ز اتحاد هر دو تولیدی جهد
روز و شب ظاهر دو ضد و دشمن اند	لیک هر دو یک حقیقت می تنند
هر یکی خواهان دگر را همچو خویش	از پی تکمیل فعل و کار خویش

(مولوی، ۱۳۷۱، ۳د: ۴۴۱۸-۴۴۱۵)

مولوی از اعظم تصوف جمالی است. از دید این طایفه، هر نقشی در این جهان جلوه ای از ذات اوست. به این ترتیب، حتی در عشق های مجازی هم معشوق معنوی است؛ زیرا هر که عاشق می شود، بر جمال عشق می ورزد و جمال امری است معنوی. (سلیم، بی تا: ۸۱) بنابراین در جامعه آرمانی که همه اعضایش، عاشقان خدا و عارفان هستند، هر عشق، فی ذاته عشق الهی است (ستاری، ۱۳۷۴: ۲۵۱). مولوی اشعار خود را از زبان مجنون، اظهار می کند، که صدف تنش آکنده از شخصیت لیلی و صفات آن مروارید است و تنها خردمندان روشن بین می دانند که بین او و لیلی فرقی نیست. برای مولانا، حق مطلق و غیر قابل رؤیت در جهان، در وجود شمس تبریزی، قابل رؤیت و جلوه ای محسوس است و بعد از شمس در «صلاح الدین زرکوب» و «حسام الدین چلبی»؛ آینه دار طلعت حق است، مولوی با وجود اینکه باور دارد زن مظهر جمال حق است، اما ترجیح می دهد عشق مردی، شیخ و مرادش باشد، شاید به این دلیل که او گمان می کرد که اگر زنی را بدین مقام برگزیند، در دام عشق زن گرفتار آید و معشوق حقیقی را از یاد ببرد، لذا مرد را بر زن فضیلت داد (ستاری، ۱۳۸۶: ۱۹).

اما نکته مشترک و قابل تأمل، در این رویداد های عاشقانه این است که مولانا در آستانه چهل سالگی با شمس دیدار می کند و دیدار او با شمس، زمینه فنای او را فراهم می سازد، طبق نظر

یونگ<sup>۱</sup>، (۱۸۷۵-۱۹۶۱)، از نظریه پردازان روان شناسی تحلیلی است)، در حوالی چهل سالگی است که آرزوها و جاه طلبی های دوران جوانی دیگر ارضاء کننده نیست و مرد به دنبال مفهوم جدیدی برای زندگی است. یونگ این فرایند را که در نیمه دوم زندگی اتفاق می افتد، «فردیت» نام گذارده است. فردیت، بیشتر مقصد و منظور غایی اشخاص رسیده و پخته است، که در پی زندگی جدیدی می باشند. گاه این فرایند، همچون سیرو سیاحت روان شناسی توصیف می شود. مسافر نخست باید با سایه خود دیدار کند. او باید در مسیرهای پر پیچ و خم و لغزان، خود را بیازماید تا به هدف خود که همان انگیزه رسیدن به کمال است، دست یابد (فورد هام<sup>۲</sup>، ترجمه میربها، ۱۳۵۶: ۱۴۰-۱۴۳).

### نظریه یونگ

کارل گوستاو یونگ (۱۸۷۵-۱۹۶۱) در ابتدا کتاب هایی مانند تعبیر رؤیا از زیگموند فروید و مقاله های فروید را مطالعه کرد و از این طریق با اندیشه او آشنا شد. بعدها، همانگونه که در زندگی نامه اش می نویسد، با او دیدار کرد. یونگ در باره این دیدار می نویسد: «نخستین بار در ماه مارس ۱۹۰۷، یکدیگر را در وین ملاقات کردیم. در بعد از ظهری یکدیگر را دیدیم و به راستی، بی وقفه، سیزده ساعت گفت و گو کردیم» (یونگ، ترجمه سلطانیه، ۱۳۷۸: ۱۵۸). یونگ در همین دیدار با فروید بر سر نظریه جنسیت اختلاف نظر پیدا کرد، چنانچه خود می گوید: «گفتار او راجع به نظریه تمایلات جنسی مرا تحت تأثیر قرار داد. بارها کوشیدم تا علل احتیاط خود را در پذیرفتن این عقیده ابراز کنم، اما هر بار آنها را به حساب بی تجربگی من گذاشت. یونگ به همین دلیل، راه خود را از او جدا و فرضیه های اساسی مکتب روان کاوی خود را پایه گذاری کرد.» (یونگ، ترجمه سلطانیه، ۱۳۷۸: ۱۵۸).

### آنیما

آنیما یا عنصر مادینه یکی از پیچیده ترین کهن الگوها در مکتب روان کاوی یونگ است. «این کهن الگو در پس پشت کهن الگوی سایه ظاهر می گردد.» (یونگ، ترجمه سلطانیه، ۱۳۷۸: ۲۷۰). کهن الگوی سایه نزدیک ترین چهره به خود آگاهی است و اولین جز شخصیتی نیز است که در تحلیل ضمیر ناخود آگاه خود را ظاهر می کند (یونگ، ترجمه سلطانیه، ۱۳۷۸: ۱۶۷). همچنین، کهن الگوی آنیما «جنبه باطنی و روبه داخل روح است.

هر مردی در خود تصویر ابدی و خدادادی از زن را حمل می کند، نه تصویری از این زن یا آن زن به خصوص، بلکه یک تصویر زنانه مسلم و مطلق. این تصویر، اساساً و در بنیاد، در ناخود آگاه است. سازه و عامل موروثی و اجدادی است و از منشایی ازلی به صورت سیستمی منسجم و طبیعی در حیات یک مرد مستقر شده است. آنیما آرکی تایپی است از تمام مهارت ها و تجربه های اجدادیو

۱. Yung

۲. Fordham

نیاکانی زنانه.

مسلم است که نخستین بار در علم روان شناسی، یونگ، به این مبحث اشاره کرد، اما باید گفت خیلی پیش تر از او در فرهنگ باستانی اکثر ملت ها، اشاره هایی به این موضوع که روح همه انسان ها از دو بخش متضاد زن و مرد تشکیل شده است، دیده می شود، برای مثال در فرهنگ چینیان دو قطب متضاد به نام های «یین» و «یانگ» وجود دارد. اولی نماد مؤنث و دومی نماد مذکر است و هم یین و یانگ، به طور مشترک از یگانه ی تقسیم نشده ای نشأت گرفته اند (ویلهم<sup>۱</sup>، ترجمه موحد، ۱۳۸۸: ۳۲-۳۳). اینکه ویلهم معتقد است یین و یانگ از یک عنصر نشأت گرفته اند، نشان دهنده این است که این دو در همه آدمیان وجود دارد. در فرهنگ ایران باستان نیز مشی، نماد مرد؛ و مشیانه، نماد زن است. این دو از ساقه های گیاه ریواس به وجود آمده اند، این باور تا حدی شبیه به بحث دو جنسیتی بودن انسان هاست.

آنیما یکی از کهن الگوی مهم و تأثیر گذار در مسیر دستیابی به فردیت است. یونگ معتقد است آنیما را نه باید طرد کرد و نه بیش از حد به آن توجه کرد؛ احترام بیش از حد به آنیما به منزله تمثیل مذهبی، خطر از دست دادن جنبه های فردی را دارد؛ اما از جهتی، مرد باید به تخیلات و احساسات القایی آنیما توجه کند تا از رکود کامل فرآیند فردیت جلوگیری کند؛ زیرا تنها در این صورت است که مرد می تواند به معنای این تمثیل به مثابه واقعیتی درونی دست یابد (یونگ، ترجمه سلطانیه، ۱۳۷۸: ۲۸۴).

یونگ معتقد است مرد باید به وجود آنیمای درونی اش اعتقاد داشته باشد و آن را باور کند. مورنو<sup>۲</sup> که کتابی در تحلیل آرای یونگ نوشته است، در این زمینه می گوید که برای مرد دشوار است که خودش را از آنیما تمیز دهد، زیرا آنیما نامرئی است. اما آنیما وجود دارد و مهم است که مرد بتواند به این تمایز پی ببرد؛ زیرا او نمی تواند با عقده خود مختار یکی شود. در واقع به جاست که مرد آنیما را شخصیتی خود مختار بشناسد و از او پرسش هایی شخصی بکند. مرد می بایست تأثیر های آنیما را تعیین بخشد و محتوای نهفته در پس این تأثیر ها را دریابد (مورنو، ترجمه مهرجویی، ۱۳۸۶: ۶۳).

آنیما، از مهم ترین کهن الگوهای «یونگ» است، که به روان زنانه یک مرد اشاره دارد. آنیما، بزرگ بانوی روح مرد است. همان روح آسمانی که به «حوا» معروف است. روان زنان، «تجسم تمام تمایلات روانی زنانه در روح مرد است» (یونگ، ترجمه سلطانیه، ۱۳۷۸: ۲۷۰). «روان زنانه، به ذهن امکان میدهد تا خود را با ارزش های واقعی درونی همساز کند و به ژرف ترین بخش های وجود راه یابد، روان زنانه گاه نقش راهنما و یا میانجی را به جهان درون و به «خود» عهده دار می شود» (یونگ، ترجمه سلطانیه، ۱۳۷۸: ۲۷۸).

۱. Wilhelm

۲. Moreno

## دو نقش آنیما

اولین ویژگی آنیما، مانند سایر کهن الگوها این است که هم جنبه مثبت دارد و هم منفی. از یک سو روشن است و از سوی دیگر، تاریک. از یک سو دارای خلوص، خیر، نجیب و الهه مانند است و از سوی دیگر روسپی و فریب کار یا ساحره. (فودرهام، ترجمه میربها، ۱۳۵۶: ۹۹). یعنی آنیما هم بد است و هم خوب. هم می تواند مخرب باشد و هم نجات دهنده و راهنما. هم می تواند مرد را یاری دهد و هم او را در حیطه غم ها و شک ها قرار دهد.

جم زاد در کتاب آنیما در شعر شاملو درباره دوجنبه گی آنیما می گوید: «در بیشتر اساطیر، باورها، خدا بانوان و الهه ها که نمادهای تأنیث به شمار می روند، دارای جنبه دوگانگی هستند، برای مثال، در اساطیر کالی پادورگا که همسر شیوا (از خدایان هند) و نیروی مؤنث و خلاق اوست، همان مفهوم آنیما را دارد. ویژگی این خدا بانو ترکیبی از خدا بانوی مادر و همسر شیوا است. در نقش همسر شاکتی یا نیروی زنانگی نام می گیرد؛ و در این نقش آینه تمام های شوهر خویش در نقش های متعدد است و در عین حال، دارای سرشتی تند خونیز هست. این دوگانگی به احتمال زیاد به نقش دوره پیش از آریایی این خدا بانو، که موجد حاصلخیزی و باروری و نیز قربانی کننده موجودات زنده بود، باز می گردد. این خدا بانو به خدا بانوی مهربان و نیز خدا بانویی وحشت بار شهرت دارد» (جم زاد، ۱۳۸۷: ۲۷).

## آنیمای منفی

یونگ درباره تنش منفی آنیما می گوید: «آنیما نمایانگر کنش پست تر و به همین دلیل اغلب دارای خصلتی سایه وار است، یعنی نمایانگر نقش شر است.» (یونگ، ترجمه سلطانیه، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۳۱). یونگ بر وجود ضمیر مشترک در همه آدمیان به نام «ضمیر ناخود آگاه جمعی» اصرار ورزید. او محتوای این لایه از ذهن را «آرکی تایپ» یا «کهن الگو» نامیده است. آنیما وجه زنانه روح مرد است و اولین کهن الگویی است که بعد از کهن الگوی سایه، که در ناخود آگاه شخص وجود دارد، نمود پیدا می کند، به طوری که می توان آنیما را جواز ورود به عرصه نا آگاهی جمعی دانست. آنیما در برگیرنده همه تجربه های ازلی و خدادادی و نیاکانه زنان است و به همه مردان در هنگام تولد، بدون توجه به فرهنگ و ملیت به ارث می رسد. تنها تفاوت آن با دیگر کهن الگوها، طریقه نمود یافتن آن است و گرنه در اساس مفهومی مشترک در همه ی انسان هاست. جنبه منفی آنیما در ادبیات غربی با اسامی متعددی، از جمله زن مهلک و بانوی زیبای بی ترحم هم شناخته شده است. اسامی آنان در ادبیات فارسی و به طور کلی در ادبیات شرقی معروف نیست، اما می توان آن را با توجه به ادبیات کهن فارسی معشوق جفا کار و با توجه به بخش دوم بوف کور «لکاته» خواند (شمیسا، ۱۳۸۳: ۶۴). نقش منفی آنیما در غزلیات شمس چندان چشمگیر نیست. به یک نکته باید اشاره کرد و آن این است که به دلیل حالت دوگانه بودن آنیما، ژرف ساخت نقش منفی آنیما، همان حالت تسخیر

کنندگی و فریبندگی آنیما در نقش مثبت است، منتها یک بار در این حالت به روح مولوی القای شور و شادی و عشق می کند، مانند مواردی که در نقش مثبت آمده است و گاه القای تردید و حیرت در نقش منفی خود.

یکی از بارزترین موارد این نقش آنیما، حالت تردید و سرگردانی و لذت نبردن از چیزی است. در چندغزل مولوی که به نظر می رسد در آنها روح مولوی در تسخیر آنیماست، حالت سرگردانی و یابسه قولی، نه این و نه آنی در روح مولوی چشمگیر است، برای مثال او می گوید، از آن زمان که من اسیر و عاشق آن صنم شدم، نه دیوم، نه پری، از روان ها نیستم، اما از جان ها هم بر حذر م.

تا که اسیر و عاشق آن صنم چو جان شدم

دیونیم، پری نیم، از همه چون نهان شدم

برف بدم، گداختم تا که مرا زمین بخورد

تا همه دودل شدم، تا سوی آسمان شدم

نیستم از روان ها، بر حذر م ز جان ها

جان نکند حذر ز جان، چیست حذر چو جان شدم

(مولوی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۷۳۰)

### پری:

آنیما خود را به شکل های مختلفی نشان می دهد: آنیما هم می تواند به صورت نماد فرشته نور در آید و هم به صورت مار بهشت، هم پری دریایی، دختری زیبا، و هم ماده دیوی فریبکار، علاوه بر آن آنیما، به برخی از حیوانات نظیر ببر و مار و پرند نیز کشش و التفات دارد (مورنو، ترجمه مهرجویی، ۱۳۶۸: ۶۳).

یکی از مهم ترین ویژگی های آنیما ملهم بودن اوست، چنان که برخی در این زمینه گفته اند: آنیما عامل مهم آفرینش های هنری و روح مرد است (جم زاد، بی تا: ۳).

در طول تاریخ ادبیات برخی از ملت ها اشاره به اینکه زنی یا کسی شبیه به او شعر را الهام می کند، فراوان است. «پری» در شعر مولوی الهام کننده است. در بین شاعران اعراب باستان، جن و تابعه این ویژگی را دارد. این پری الهام کننده شعر به مولوی، همان جن و تابعه ای است که شعر را به شاعر عرب الهام می کند.

پری یکی از بارزترین نمونه های آنیما در طول تاریخ است. ستاری در این خصوص می گوید: «پری در آغاز تجسم ایزدانه ی یکی از جنبه ها و خویش کاری های امام ایزدان بزرگ بودن است که ستایش و آئین او در روزگار باستان، از کناره های مدیترانه گرفته تا بین النهرین و دره سند، در میان مردمان آریایی ها، سامی و انیرانی گسترده بود و تحت نام های گوناگون پرستش می شد. زن، ایزد بزرگ در اصل دارای سرشت یگانه و شخصیت یکپارچه بوده است و در نقش مینوی خود بازتاب و تجسمی از حیات و زندگی زن زمینی به شمار آمده است. بعدها در طول تاریخ، تجزیه و



پاشیدگی شخصیت الهه مادر شروع می شود و به صورت الهه های متعدد و پریان بی شمار پرستیده می شود» (ستاری، ۱۳۸۶: ۲۳ - ۲۴).

پری نمادی از دل و جان مولاناست که آینه وار مستعد شنیدن وحی های الهی می شود و فرشتگان در خانه دل وی فرود می آیند و وی از زبان ایشان و با ایشان سخن می گوید. پری همان آنیمای شاعر است، زیرا شاعر بین خود و پری فاصله ای نمی بیند، همان گونه که بین فرد و آنیمای او فاصله ای وجود ندارد.

جالب است که یونگ نیز زنانی را که فرافکنی عنصر مادینه را موجب می شود به گونه ای که مرد کم و بیش هر چیز افسون کننده ای را به آنها نسبت می دهد، پری گونه وصف می کنند. به اعتقاد برخی، درست است که، دون شان مولاناست که از او به عنوان یک سورئالیست نام برده شود، اما از آنجا که در بعضی جوانب شعر خویش خصایصی دارد که در کوشش های شاعران سورئالیست غرب نیز دیده می شود، یادآوری این شباهت بی سود نخواهد بود. خوب است که بدانیم سورئالیستها زن را به شکل معبودی می پرستیدند و او را آفریده برگزیده می دانند. زن از نظر آن ها پری است.

از دل خیال دلبری بر کرد ناگهان سری

ماننده ماه از افق، ماننده گل از گیاهی

. (مولوی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۷۰)

پری در شعر مولوی بیش از هر نماد و واژه دیگری مبین آنیماست، بیش از ۱۱ بار در غزلیات مولانا با ترکیبات مختلفی مثل «پری زاد»، «پری شکل» و «پری خان»، «پری رخ»، «پری روی» و .... آمده است.

گاه پری زاد، مولوی را مسخر و دیوانه خود می کند:

. پری زادی مرا دیوانه کرده است. مسلمانان، که می داند فسونم

. (مولوی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۷۹۸)

گاهی به خاطر غلبه آنیمای پری گون، پری شکل می شود و گاهی پری خوان:

. این شکل که من دارم ای خواجه که را مانم

یک لحظه پری شکلم یک لحظه پری خوانم

(مولوی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۷۹۸)

روح مولوی، در لحظاتی به قدری در تسخیر پری است که عاشقی و سرانجام، کافری را به جهت نگاه کردن به روی او می داند. به دلیل نگاه کردن به روی آن پری از ننگ خود می دهد، ساغرها را می شکنند و در نهایت، دلش مست روی پری می شود:

اول نظرم از چه سرسری بود سرمایه و اصل دلبری بود  
 گر عشق و بال و کافری بود آخر نه به روی آن پری بود؟  
 آن دم که ز ننگ خوش رستیم وان می که ز بوش بود، مستیم  
 آن ساغرها که گه شکستیم آخر نه به روی آن پری بود  
 خاموش که گفتنی نتان گفت رازش باید ز راه جان گفت  
 ور سست شد این دل و نشان گفت آخر نه به روی آن پری بود.  
 (مولوی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۴۴۰)

یکی از نمودهای زن درونی در شعر مولانا «پری» است:

چون پری غالب شود بر آدمی      گم شود از مرد وصف مردمی  
 هر چه گوید آن پری گفته بود      زین سری ز آن آن سری گفته بود  
 چون پری را این دم و قانون بود      کرد گار آن پری خود چون بود  
 (مولوی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۲۱۱۳-۲۱۱۵)

مولوی در این ابیات، تصریح کرده است که اواز خود اختیاری ندارد و تمامی گفتار و کرداری که ظاهراً از او سر می زند، در حقیقت فعل و گفت پری است که در وجودش غلبه کرده است. در برخی اشعار، حوای درون مولوی، «لیلی» است. در حقیقت، در غزل های مولانا لیلی نمادی از عشق حقیقی است.

گفت مجنون من نمی ترسم ز نیش      صبر من از کوه سنگین هست بیش  
 لیک از لیلی وجود من پر است      این صدف از صفات آن در است  
 داند آن عقلی که از دل رو شنیت      در میان لیلی و من فرق نیست  
 (مولوی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۲۰۲۰-۲۰۱۶)

آنیما یا همان پری، جان و روح مولوی را در چننه خود گرفته است، به طوری که با او یگانه و متحد شده و در این لحظه است که شعر را به او الهام می کند. پس مولوی خود را خاموش و آنکه را در منتهای درونش خانه گزیده است، گویا می داند. او به ظاهر می گوید، من خاموش گویایم، مولوی خود را اذعان می کند که اینکه حرف می زند، پری است، نه من،

بیا به پیش من آقا به گوش تو بگویم  
 که از دهان و لب من پری رخی گویاست  
 (مولوی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳۰۳)

## ماه:

یکی دیگر از رمزهایی که حالت تسخیر کنندگی آنیما را به تصویر می کشد، «ماه» می تواند باشد؛ زیرا یونگ معتقد است «ماه با اصل زنانه یکی است» (یونگ، ترجمه سلطانیه، ۱۳۷۸، ج ۲: ۵۵۲) او در کتاب روان شناسی و کیمیا گری، در قالب ستایش از مریم عذرا با عنوان «درود بر روشنایی»، او را به ماه تشبیه کرده است: «ای باکره، ای زینت جهان، بانوی آسمان، ای برگزیده ترین همچون خورشید، ای دلربا همچون پرتو ماه.» (یونگ، ترجمه سلطانیه، ۱۳۷۸، ج ۲: ۵۴۵)

یکی از بارزترین ویژگی ماه این است که در تاریکی خود را می نمایاند، همانگونه که ناخود آگاه بخش مبهم و تاریک روح آدمی است و آنیما نیز در آن قرار دارد. شمیسا می گوید: سیاهی و تاریکی رازها و ناشناخته ها، مرگ و ناخود آگاهی و فراموشی و سقوط است. مخصوصا اصل تأنیث، یعنی آنیما و ناخود آگاه، به دلیل ابهام و مجهول بودن با تاریکی مربوط است (شمیسا، ۱۳۸۳: ۷۸). خود یونگ در باره اینکه آنیما با تاریکی در ارتباط است، می گوید: تاریکی که در هر شخصیتی وجود دارد، دری است به درون ناخود آگاه و دروازه ای به رویاها که آن دو چهره مبهم یعنی سایه و آنیما از آن به حالات رویای شبانه ها پای می گذارند. یا نامرئی می مانند و یا من، ما را تسخیر می کنند. (یونگ، ترجمه سلطانیه، ۱۳۷۸: ۷۵)

در ایران باستان نیز آناهیتا که خدای آب ها بوده، زن بوده است: «نمود و مظهر انسانی ماه است. خصوصیات وی با ماه شباهت دارد، او بانوی آب ها، سرچشمه ی زندگی باروری، پاک کننده نطفهمردان و رحم زنان و آسان کننده زایمان بوده است.» (پور خالقی چترودی، ۱۳۸۱: ۱۷) گذشته از اینها ماه در ادبیات فارسی استعاره از معشوق زیبارو بوده است، و معشوق، یکی از جنبه های آنیما و زن درون مرد شاعر است. بر اساس شواهد «ماه» رمزی برای آنیما است. مولوی در پیش از ۱۷ غزل از ماه رویی که او را مستعد می کند، یاد کرده است.

شاد آمدی ای مه رو، ای شادی جان شاد آ. تا بود چنین بودی، تا باد چنان بادا  
(مولوی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۰۳)

به دلداری و دلجویی در آمد یار پنهانک

دهان بر می نهاد او دست، یعنی: دم مزن، خامش

شب آمد چون مه تابان شه خون خوار پنهانک

و می فرمود چشم او، در آدر کار پنهانک

(مولوی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۶۷۹)

چون آمد روی مهر ویم چه باشد جان که جان باشد

چو دیدی روز روشن را چه جای پاسبان باشد

(مولوی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۶۷)

## پرنده:

آنیما همان روح است و روح در اساطیر مختلف به صورت پرنده نمود یافته است، در فرهنگ مصور نمادهای سنتی ذیل مدخل «پرنده»، با روح و جان یکی آمده: «پرندهگان، جان، روح، تجلی الهی، مسعود به آسمان، توان ارتباط با ایزدان یا دخول» به مرتبه عالی شهود، اندیشه، تخیل.

طوطی و طوطی بچه ای، قند به صد ناز خوری

از شکرستان ازل آمده ای باز پری

قند تو فرخنده بود، خاصه که در خنده بود

بزم ز آغاز نهم، چون تو به آغاز دری

(مولوی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۱۸۹)

طوطی یا سیمرغ از رمزهای مهم مولانا که مصور ویژگی تسخیر کنندگی آنیماست، سیمرغ پرنده است که ابتدا، در فرهنگ ایران باستان و پس از آن در ادبیات عرفانی ایران معروف است. ویژگی خاص دارد و جایگاه او کوه قاف است. جالب است بدانیم «دثنا» که بر سر پل چینوت (پل صراط) بر روان مرد حاضر می شود و نمونه ای از آنیما «بر فراز قله ای از آن کوه البرز یا کوه قاف است.» (قرشی، ۱۳۸۰: ۱۵۲).

مولوی نیز می گوید، سیمرغ در کوه قاف است و از آنجایی رسد، همانگونه که آنیما نیز در حالت شهود خود را می نمایاند، سیمرغ نیز از کوه «که در اساطیر، جایگاه کشف و شهود بوده است» می آید (قرشی، ۱۳۸۰: ۵۲). استفاده از فعل «رسید» نشان از تسخیر شدگی روح مولوی به شدت آنیما دارد. مولوی بر آن است که بگوید؛ او مرا متوجه خود کرد، نه اینکه من متوجه او شده باشم. کسی که به کوه قاف و ناخودآگاه آمد و شد دارد، کسی نیست غیر از سیمرغ یا آنیما.

سیمرغ کوه قاف رسیدن گرفت باز

مرغ دلم ز سینه پریدن گرفت باز

مرغی که تاکنون زپی دانه سست بود

در سوخت دانه را او تپیدن گرفت باز

(مولوی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۶۲۳)

در بیتی دیگر، مولوی، آن سیمرغ را «خاتون خانه نشین روح» می خواند و عنوان خاتون، که نام و گاهی لقبی برای زنان است، تأکیدی است بر اینکه منظور مولوی از سیمرغ همان آنیما و زن درون خود است. سرانجام، این خاتون در پی القای عشق و شادی شروع به دویدن و جنب و جوش کرده است:

باز رسید آن بت زیبای من . خرمی این دل و فردای من

در نظرش روشنی چشم من . در رخ او باغ و تماشای من

(مولوی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۰۵۲).

خاتون روح خانه نشین از سرای تن چادر کشان ز عشق دویدن گرفت باز  
(مولوی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۶۳۳)

### آنیما در غزلیات شمس

یک هنرمند برای آفرینش هنری از دنیای درون و ناخود آگاه خود بهره می گیرد. از آنجا که جایگاه آرکی تایپ ها، از جمله آنیما، ناخود آگاه است، بهترین عرصه ظهور آرکی تایپ، هنر و از جمله غزلیات شمس است. مولوی نیز در هنگام سرودن بخش اعظمی از غزلیات خود نمونه انسان و هنرمندی است که در ماورای این عالم مادی و خود آگاهی سیر می کند.

پورنامداریان در این باره می نویسد: شعر مثل سماع وسیله ای است که مولوی را از خویش و شرایط آگاهی می رهاوند و او را با لایه های نا آگاه و گسترده و پنهان ضمیر او، یعنی من نهفته توی او متصل می سازد و او را از گفت و گوی بیداری، یعنی در شرایط آگاهی سخن گفتن، به گفت خواب، یعنی نا آگاه و بی اختیار به سخن در آمدن می برد. (پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۱۶۸) در این لحظه های بی خویشی و در نتیجه، گشوده شدن حواس با ارتقای نفس از حالت و مرتبه آگاهی است که نفس می تواند این من برتر یا فرشته شخصی که تصویر آسمانی و روحانی نفس است را ببیند (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۳۲۵).

فرشته شخصی یا همان آنیما به شکل رمز خود را نشان می دهد، زیرا به طور کلی، محتویات ضمیر نا آگاه، وقتی می خواهند به عرصه آگاهی برسند، انرژی ای آزاد می کنند و مکانیسم روان شناختی تغییر دهنده شکل انرژی عبارت است از نماد (یونگ، ترجمه سلطانی، ۱۳۷۸: ۷۲).

پورنامداریان در باره زبان رمزی چنین هنرهای مشهودی مینویسد: به بیان آوردن یافت ها و دریافت های این برخورد عاطفی و ادراک شهودی، چه در حالت سکر و بی خویشی و چه در حالت صحو پس از سکر، به ضرورت زبان را رمز آمیز می کند. این بیان رمز آمیز زبان را از صوت یک وسیله ارتباط عمومی خارج می کند و به کلمات استعداد و ظرفیت و بار معنوی تازه ای می بخشد که از محدوده ی معنوی آنها در فرهنگ ها، بسیار فراتر می رود (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۹۵-۹۶).

یکی از ویژگی های غزلیات شمس این است که مخاطب، یا از شواهد و یا به تصریح خود مولوی، متوجه می شود که روح او در تسخیر چیز پاکی قرار گرفته است.

مولوی اغلب یا در تسخیر کهن الگوی پیر خردمند است یا در تسخیر کهن الگوی آنیما.

اینجا کسی است پنهان دامان من گرفته

خود را سپس کشیده و پیشان من گرفته

اینجا کسی است پنهان چون جان و خوش تراز جان

باغی به من نموده ایران من گرفته

اینجا کسی است پنهان همچون خیال در دل

اما فروغ رویش ارکان من گرفته

توتاج ما و آن گه سرهای ماشکسته  
تویار غار و آن گه یاران من گرفته  
(مولوی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۱۶۲)

ترکیب «یار غار» یعنی یار درونی مولوی، به همان کهن الگوی پیر خردمند اشاره دارد. رمزهای مبین حالت تسخیر کنندگی آنیما.

### نتیجه گیری:

نقش حیاتی تر عنصر مادینه این است که به ذهن امکان می دهد تا خود را با ارزش واقعی درونی همساز کند و راه به ژرف ترین بخش های موجود برد. می توان آن را رادیویی درونی انگاشت که با تنظیم طول موج، صداهای بیگانه را حذف می کند و تنها صدای انسان بزرگ را می گیرد. عنصر مادینه با این دریافت ویژه خود نقش راهنما و میانجی بین «من» و «خود» را بر عهده دارد.

آنیما سرنمون نفس زندگی و هم جاودانگی است. (مورنو، مهرجویی، ۱۳۸۷: ۶۵). آنیما لایه ای ژرف و قدرتمند در درون مرد است. وقتی هنرمندی یا هر انسانی آن را در خود احساس می کند، چون به لایه ای از روان آدمی دست یافته که ابدی، ازلی و ماندگار است، یعنی لایه ای که شاید بسیاری از آدمیان در تمام زندگی خود به آن پی نبرند، احساس جاودانگی و سرزندگی می کند. انسان برای احساس جاودانگی نیاز بهدرک و تجربه این قسمت از وجود خود دارد. حتی بسیار از روان کاوان، از جمله خود یونگ بر این باورند که «انسان نمی تواند پاسخ گوی کامل و آرمانی خواسته های ضرورت بیرونی باشد، مگر اینکه در سازگاری با جهان خاص مهرمانه اش و در توافق با خودش توفیق یابد (یونگ، ترجمه سلطانیه، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۸۰).

در اشعار مولوی، نمودهای آشکاری از کهن الگوها، بخصوص آنیما دیده می شود، که به شعر او ماندگاری و جاودانگی خاصی بخشیده است. برخی از اشعار وی، بستری برای تجلی روان زنانه ی شاعر است که گاهی به صورت پری، ماه، سیمرغ از زبان شاعر سخن می گوید و گاهی در سیمای خود ملکوتی و پیرمراد و به صورت های عینی و تجربی در زندگی مولانا رخ می نماید.

می توان گفت هیچ کس چون مولوی، عشق را این همه شورانگیز تجربه نکرده است. به گونه ای که در حالتی از بی خویشی و ناآگاهی، گاه زبان از سلطه ی اختیار او خارج می شود و او نیز به نوبه ی خود از اقتدار زبان رها می گردد. کسی را در درون خود تجربه می کند که ناشناخته و مبهم است. سخن می گوید بی آن که به اراده سخن گفته باشد. کسی که این حال را در نتیجه ی غلبه ی عشق تجربه می کند و از پیش نیز، هم از راه نظر و هم از راه تجربه در ارتباط با شمس در یافته است که در هستی انسان غیر از این «من» تجربی آگاه، «من نهصد من» دیگری وجود دارد که هویتی یگانه با حق دارد، طبیعی است که سخنی را که حاصل این احوال است، نه به «من» تجربی خود، بلکه به پری گویای درونش نسبت دهد که همان «من ملکوتی» اوست. من درونی مولانا همه جا به هر وسیله ای یا هر نمادی از آنیمای درونی اش، از عشق سخن می گوید، اما عشق او عشقی جهانی

است به تمام کائنات و ملکوت، مولوی با هر آنیما یا تابعه که بسراید، در نهایت سخنش به عشق و در بُعدی گسترده تر به صلح می انجامد، صلحی جهانی که پری وار به تمام کائنات جاری می شود.

### منابع

- برهانی، سید محمد، (۱۳۸۷). سیما بی زن در مثنوی معنوی، تهران، انتشارات نسل نو اندیش.
- پورخالقی چترودی، مه دخت، (۱۳۸۱). درخت شاهنامه، مشهد، آستان مقدس رضوی.
- پورنامداریان، تقی، (۱۳۷۵). رمز و داستان های رمزی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۸). در سایه آفتاب (شعر فارسی و ساخت شکنی در شعر مولوی)، تهران، انتشارات سخن.
- ثقفی، زلیخا، (۱۳۸۶). تجلی زن در آثار مولوی، تهران، انتشارات ترفند.
- جعفری، محمد تقی، (۱۳۷۳). تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، تهران، انتشارات اسلامی.
- جم زاد، الهام، (۱۳۸۷). آنیما در شعر شاملو، تهران، انتشارات شهر خورشید.
- حسینی، مریم، (۱۳۸۸). پری در شعر مولانا، فصلنامه علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، ش ۱۷-۱۸.
- ستاری، جلال، (۱۳۷۴). عشق صوفیانه، تهران، نشر مرکز.
- ستاری، جلال، (۱۳۸۶). عشق نوازی های مولانا، تهران، نشر مرکز.
- سلیم، غلامرضا، بی تا، آشنایی با مولوی، تهران، انتشارات توس.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۳). داستان یک روح، تهران، انتشارات فردوس.
- فوردهام، فریدا، (۱۳۵۶). مقدمه ای بر روان شناسی یونگ، ترجمه مسعود میربها، تهران، انتشارات اشرفی.
- قرشی، امان...، (۱۳۸۰). آب و کوه در اساطیر هند و ایرانی، تهران، انتشارات هرمس و مرکز بین المللی گفت و گوی تمدن ها.
- گولیپینارلی، عبدالباقی، نثر و شرح مثنوی شریف، ترجمه توفیق ه. سبحانی (۱۳۴۸). تهران، کتابخانه وزارت امور خارجه.
- مورونو، آنتونیو، (۱۳۸۶). یونگ، خدایان و انسان مدرن، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران، نشر مرکز.
- مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۷۲). مثنوی معنوی، به کوشش زینولدالدین نیکلسون، تهران، انتشارات بهزاد.
- مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۸۷). کلیات شمس تبریز، به کوشش محمد رضا شفیع کدکنی، تهران، انتشارات سخن.
- ویلهلم، ریچارد، (۱۳۸۸). راز گل زرین، ترجمه سیمین موحد، تهران، انتشارات ورجاوند.
- همو، جیمز، (۱۳۸۶). فرهنگ نمادها در شرق، ترجمه رقیه بهزادی، تهران، فرهنگ معاصر.
- یونگ، کارل گاستو، (۱۳۸۷). انسان و سمبول هایش، ترجمه محمود سلطانی، تهران، انتشارات دیبا.

## The Woman in The Poem Of Molana As Anima

S. Biyokzadeh\*

H.Samsam\*\*

### Abstract

Molavi was the poet and mystic of the seventh century in the literature of Iran, his literary masterpiece, Masnavi is called Ajam Quran, and Shams was considered as the manifestation of the Spirit of Molana. In some parts of the book, Molana talked about the manifesting effect of woman's face in the form of different anecdotes. Among all the characters and women who had an effect on Masnavi or Divan, Anima, the feminine soul of men, was one of the most important principles of his thought. In the sonnets of Molavi, Anima had characteristics such as: fascinating and charms, being source of life, sanctity and mediation between conscious and unconscious mind, and it was represented by symbols of birds like: parrot and phoenix, and mysteries such as fairy, deer, Huma, water and wind, and words like idol. Anima has both positive and negative aspects, but mostly the negative aspect of it, wasn't presented in the poems of Molana.

**Keywords:** Molana, woman, anima.

---

\*PhD student of Persian language, Department of Farsi Literature and Language , Zahedan Branch, Islamic Azad University, Zahedan, Iran

Farsi literature instructor of PNU of Ardabil , , Persian group, Ardabil , Iran. (Author: zigorasaba@yahoo.com).

\*\*Assistant Professor, Department of Farsi Literature and Language , Zahedan Branch, Islamic Azad University, Zahedan, Iran. (hamid.samsam48@yahoo.com)